

## حقیقت ایمان

بررسی ایمان در قرآن و نقد نظریه شبستری

حامد حسینیان\*

سید علی حسینی\*\*

### چکیده

کتاب «ایمان و آزادی» مجتهد شبستری قرائتی دگر از ایمان در کتاب هدایت دارد. سخنان نویسنده هرچند شیرین است، اما نباید حلاوت کلام، فریبی شود تا از حقیقت آن باز بمانیم. بهتر است با همان مبانی هرمنوتیکی فهم کتاب و سنت، به منبع رجوع کرد و آب را از سرچشمه نوشید. ایمان در قرائت شبستری به تجربه دینی تفسیر می‌شود و در احیای دین به احیای تجربه دینی بسنده می‌شود.

این مقاله با رویکرد تحلیلی و اسنادی، بند بند کلام را به آیه آیه کتاب عرضه کرده است. ریشه ایمان و متعلقات آن، صفات ایمان مؤمنان و نیز لوازم ایمان از قرآن گرفته شده است. و در نهایت، مدعیات با ادعاهای قرآن در کنار هم آمده و قضاوت به خواننده‌گان سپرده شده است.

کلیدواژه‌ها: حقیقت ایمان، شریعت، صفات اخلاقی، گناه، هدایت

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

\* دانش پژوه کارشناسی ارشد دین شناسی، دریافت: ۸۹/۳/۳۰ - پذیرش: ۸۹/۷/۳

shahed.safir@gmail.com

رئیس‌جمهور علوم انسانی

\*\* دانشجوی دکترای ادیان مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی \*

## مقدمه

کتاب *ایمان و آزادی* را از نمایشگاه کتاب خریده بودم. فراغتی برای قرائت فهم مجتهد شبستری نمی‌یافتم. بالأخره فراغت حاصل شد و آیه‌های کتاب ایمان مجتهد را تلاوت کردم تا بر ایمانم افزوده شود. قصدم این بود که دل به صدای ایمان سپارم و خاطر آسوده کنم. کلامش شیرین بود و من در هر کلام شیرینی حذر می‌کردم تا مبادا حلاوتش، هوش از من برباید. آموخته بودم که هر کلامی را باید به محک کلام خدا سنجه کنم تا سره را از ناسره تشخیص دهم. پس از قرائت کتاب، به سراغ معیار رفتم. کتاب را به دقت در هفت روز خوانده بودم و با دقتی بیشتر در هفتاد روز بر قرآن عرضه می‌کردم. برای اینکه صحیح قضاوت کرده باشم، تمام آیات قرآن را که واژه ایمان و مشتقاتش در آن به کار رفته بود، آیه به آیه تدبر کردم. هر چند برای یافتن پرسش‌هایی که در ذهنم ایجاد شده بود می‌توانستم از آیاتی دیگر یا از بحث‌های کلامی و عقلی استفاده کنم، اما در این نوشتار از تمسک به آیاتی که واژه ایمان در آنها به صراحت آمده باشد، فراتر نرفتم.

چند صبحی که گذشت کار به اتمام رسید و باید شرح این دو سفر را می‌نوشتیم؛ سیری در *ایمان و آزادی* و سیری در قرآن در باب ایمان. در سیر نگارش این مقاله ابتدا قرائت مجتهد شبستری را از مسئله ایمان تدوین کردم. این بخش از مقاله، تدوین و دسته‌بندی کلمات ایشان در کتاب *ایمان و آزادی* است که گردآوری مجموعه مقالات ایشان است. در بخش دوم، فارغ از مدعیات بخش اول، ایمان را در قرآن بررسی کردم. در هر قسمت هر ادعایی را به تمام آیاتی که یافته بودم در پی نوشت‌های مقاله مستند کردم و گاه برای تبرک، نمونه‌هایی را در متن آوردم، چه اینکه اگر می‌خواستم تمام آیات را اشاره کنم، مثنوی ایمان به درازا می‌کشید. پس به اجمال گذراندم و تفصیل را به خواننده واگذار کردم. در بخش پایانی مقاله، به نقد و ارزیابی کتاب پرداخته و قضاوت را در بخش نتایج، عرضه کردم. باشد که در این قضاوت از هرمنوتیک کتاب و سنت تخطی ننموده و فهم خود را به قرآن تحمیل نکرده باشم.

## سیری در ایمان و آزادی (مجموعه مقالاتی از مجتهد شبستری)

## ایمان یک حس معنوی است

ایمان ابراهیمی نتیجه تسلیم و انجذاب در برابر پیام خداست.<sup>۱</sup> «ایمان این است که انسان، مخاطب خداوند قرار گیرد؛ کسی که می‌شنود ایمان دارد. مؤمنانه زیستن، شنونده زیستن است، نه انباشتن یک سلسله اصول عقاید خشک در ذهن».<sup>۲</sup>

«در قرآن گفته نشده است مؤمنان کسانی هستند که عقیده دارند، عالم خدایی دارد. اصلاً واژه عقیده در قرآن نیامده است. شما وقتی حالات مؤمنان را در قرآن بررسی می‌کنید به یک سلسله حالات وجودی برخورد می‌کنید، مثلاً مؤمنان کسانی هستند که وقتی حق را می‌بینند و می‌شنوند، اشک از چشمانشان سرازیر می‌شود؛ کسانی هستند که در جهان، آیات خدا را می‌بینند؛ کسانی هستند که قرآن شفای دردهای آن‌هاست؛ کسانی هستند که با یاد خدا دل‌های آنها آرام می‌گیرد».<sup>۳</sup>

ایمان در عصر رسولان، متفکرانه نبوده است. «معاصرین پیامبر مجال آن را نمی‌یابند که خود را کناری کشیده و به تفکر و تعقل پردازند و در عصر رسول‌خدا علم کلامی موجود نیست»<sup>۴</sup>، حتی معجزه‌ها هم پذیرش منطقی و معقول نداشته‌اند. این طور نبوده است که معجزه بر رسالت رسول دلالت یقینی و قطعی داشته باشد. «میان وقوع معجزه به دست پیامبران و صدق دعوت نبوت آنها ملازمه منطقی وجود ندارد، اما وقوع چنین پدیده‌هایی انسان‌ها را آماده پذیرش ایمان می‌کند تا ایمان آورند».<sup>۵</sup>

### ایمان ایدئولوژی نیست

«ایمان، ایدئولوژی و عقیده نیست. اصولاً در متون دینی ادیان ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) این تعبیر عقیده که متأسفانه در جامعه ما ایمان اشخاص را با آن می‌سنجند، به کار نرفته است. ایمان را اصلاً به جامعه نمی‌توان نسبت داد. ایمان هویت اجتماعی ندارد و وسیله رسیدن به اهداف اجتماعی نمی‌تواند قرار بگیرد.

وقتی معلوم گردد ایمان چه نیست، روشن می‌شود که انتظاری که معمولاً انسان‌ها از عزم اجتماعی و سیاست و دانش متودیک و ایدئولوژی و عقیده و مانند اینها دارند، از ایمان نمی‌توان داشت؛ یعنی نمی‌توان ایمان افراد را وسیله برقراری نظم اجتماعی قرار داد یا آن را وسیله اعمال سیاست‌های معینی نمود».<sup>۶</sup>

«این جانب قبول ندارم که انبیا ایدئولوژی آوردند. انبیا دعوت به ایمان کردند و ایمان غیر ایدئولوژی است. همچنین هدف انبیا به عنوان نبی، احیای تجربه دینی و تعبیر صحیح آن بود. آن چه در بیرون و زندگی اجتماعی اتفاق می‌افتاد، محصول عوامل زیادی بود که یکی از آنها ایمان مردم بود. اصلاً مطلب این نبود که پیامبران درون مردم را تغییر می‌دادند تا واقعیت‌های اجتماعی تغییر پیدا کند. تغییر واقعیت‌های اجتماعی محاسبات و مقدمات و علل خود را دارد و تنها با تغییر درون مردم واقعیت‌های اجتماعی عوض نمی‌شود. اگر پیامبری مانند پیامبر اسلام

توانست واقعیت‌های اجتماعی را نیز تغییر دهد برای این بود که مانند یک سیاست‌مدار وارد فعالیت‌های سیاسی شد، اقدامات سیاسی انجام داد و علاوه بر اینکه نبی بود و از غیب باخبر شده بود، یک سیاست‌مدار بسیار باهوش و عاقل هم بود.<sup>۷</sup>

«از تحلیل مفهوم ایمان با مراجعه به متون دینی برنمی‌آید که حکومت جامعه ما دموکراتیک باید باشد، ولی چون واقعیت اجتماعی، آن را می‌طلبد، انسان‌های مؤمن باید با این واقعیت، نسبتی برقرار کنند. ... امروز شکل معقول برقراری نسبت با واقعیت اجتماعی جامعه ما تنها به صورت یک حکومت دموکراتیک میسر است.»<sup>۸</sup>

### معیار و احیای دین، تجربه دینی است

ادیان سه سطح دارند: اعمال و شعائر، ایده‌ها و عقاید و تجربه‌های دینی. «اگر تجربه‌ها وجود نداشته باشند، آن اعمال و شعائر، جز یک سلسله عادات عرفی و اجتماعی و فرهنگی چیزی نخواهند بود. این جانب، اصل و اساس دین‌داری را در تجربه‌ها می‌دانم. ... در قرآن مجید دین به معنای مجموعه‌ای از گزاره‌های الفا شده به وسیله وحی که انسان باید آن را قبول کند، نیامده است. ... در قرآن کسی دین‌دار است که مؤمن است و کسی مؤمن است که این شناخت‌ها را بر اساس تجربه‌های ایمانی دارد.»<sup>۹</sup>

«در این صورت، احیای دین را بیش از هر چیز در احیای آن تجربه‌ها باید جست‌وجو کرد. هرگاه در عصری آن تجربه‌ها احیا شود، دین احیا شده است. البته متناسب با آن تجربه‌ها سطح شناخت و عقیده‌ها با آنها هماهنگ می‌شود و همین طور است اعمال و شعائر. ... ممکن است اعمال و رفتار مردم یک جامعه در عصر معینی ظاهر دینی داشته باشد، ولی اصلاً بر تجربه دینی متکی نباشد، بلکه بر عادت‌ها و منافع و آداب و رسوم متکی باشد.»<sup>۱۰</sup>

حتی در مورد رفتار و مبارزات سیاسی هم می‌توان گفت: «اگر در تجربه‌های دینی یک مبارز تحولاتی پیدا شده است، حرکت او هم دینی بوده است.»<sup>۱۱</sup> «به نظر بنده اگر کسی با قصد قربت با ظلم و استبداد مبارزه کند و این مبارزه همراه تجربه معنوی دینی باشد، قطعاً این عمل دینی او یک عمل دینی است. ... البته اینکه مکانیسم مبارزه با ظلم چیست و جامعه سالم چگونه به وجود می‌آید مربوط به علم و تجربه و مدیریت دین است.»<sup>۱۲</sup>

### ایمان و نو شدن مدام

«ایمان محتوایی دارد که دائماً دچار نوسان‌ها، تغییر شکل‌ها و خطاها می‌شود. انسان با ایمان احساس می‌کند ممکن است زیر پایش خالی شود. شخص مؤمن با انتخاب مستمر باید دائماً از

این ورطه‌ها خود را بیرون کشد. این تصور که انسان یک بار به تمام حقیقت دست پیدا می‌کند و پس از آن بر همگان واجب می‌شود همان گونه بیندیشند که او می‌اندیشد و کسی نباید او را نقد کند، تصور ساده لوحانه یا خود پسندانه‌ای است».<sup>۱۳</sup>

«دوام یک ایمان، واقعی در یک جامعه در صورتی ممکن است که ایمان، هویت انتخاب آگاهانه را در آن جامعه از دست ندهد... و مؤمنان بتوانند دائماً سخن خود را نو کنند، همان طور که علم و فلسفه و سایر علوم نو می‌شود».<sup>۱۴</sup>

«در الاهیات اسلام معنای تسلیم که اساس مسلمانی است، تسلیم در برابر حادثه تاریخی آمرزش که یک بار اتفاق افتاده و استمرار دارد نیست، بلکه تسلیم در برابر اراده تکوینی و تشریحی خداوند است که در هر عصر، زنده و فعال است. چون بافت اسلام چنین است معنای دینی مسلمان زیستن در هر عصر، فهم سنت مستمر گذشته و زیستن با آن نیست و سنت دینی، تاریخی و زبانی به مثابه اصل و اساس دوام اسلام و مسلمانی برای مسلمانان مطرح نمی‌باشد. چون این سنت مطرح نیست تجدد به معنای پیدایش یک آنتی‌تز در داخل این سنت و سپس رویارویی سنت و تجدد در معنای دینی عقیدتی، هم برای آنان مطرح نیست».<sup>۱۵</sup>

«معنای مسلمانی در هر عصر برقرار کردن یک رابطه زنده و دگرگون‌ساز با خداوند در همان عصر است و خمیرمایه آن، تجربه و فهم شخصی هر انسان از وحی اسلامی است نه یک سنت دینی تاریخی مستمر».<sup>۱۶</sup>

#### هر عصری تجربه‌ای متفاوت خواهد داشت

«هر سخنی یک سخن تاریخ‌مند است و به این جهت هیچ بیانی و هیچ سخنی در مورد خداوند جهان سخنی نهایی نیست. فلسفه و الاهیات و کلام و عرفان، تاریخ‌مند هستند».<sup>۱۷</sup>

از آغاز هم فهم مسلمانان دیگر برای دیگران حجت نبوده است. «از آغاز اسلام مسلمانان هر عصر به خود اجازه می‌دهند در همان عصر به فهم و تفسیر قرآن بپردازند، بدون اینکه فهم و تفسیر مسلمانان عصرهای گذشته برای آنان حجت و الزام‌آور باشد».<sup>۱۸</sup>

«من که در این عصر زندگی می‌کنم انسانی هستم متفاوت با انسان‌های عصرهای قبل، آگاهی‌های من متفاوت است، سازمان روانی و روحی من متفاوت است. من امروز مراجعه می‌کنم به سنت دینی گذشته خودم؛ یعنی کتاب و سنت و تحلیل‌ها و تجربه‌های اولیای دین اسلام تا ببینم برای خود من چه تجربه‌ای و چه تعبیری حاصل می‌شود. ملاک من تجربه‌هایی است که برای خود من حاصل می‌شود».<sup>۱۹</sup>

### شریعت جاودانه نیست

«آن چه در باره روابط خانوادگی، روابط اجتماعی، حکومت، قضاوت، مجازات و معاملات و مانند اینها که به صورت امضانات بی‌تصرف یا امضانات همراه اصلاح و تعدیل در کتاب و سنت وجود دارد، ابداعات کتاب و سنت به منظور تعیین قوانین جاودانه برای روابط حقوقی خانواده و یا جامعه و یا مسئله حکومت و مانند اینها نمی‌باشد. در این اصلاحات، آنچه جاودان است اصول ارزشی است که اهداف اصلاحات و تعدیل کتاب و سنت می‌باشند... چنان که نظام برده‌داری یک شاهد بارز برای این موضوع است.»<sup>۲۰</sup>

«اینها همه ناظر به واقعیات آن جامعه است و به مصداق‌های ارزش‌های کلی مؤمنان در آن عصر و جامعه معین مربوط است و به این ترتیب، آنچه جاودانه است، ارزش‌های کلی است و نه روش‌ها و قانون‌ها، آن ارزش‌های کلی هم در هر عصری باید تفسیر شوند.»<sup>۲۱</sup>

### لزوم پالایش نهادهای دینی

«با نهادی شدن دین، خدا در چارچوب کلیسا، مسجد، فلسفه دینی، الهیات، قوانین، آداب رسوم و خواسته‌های متولیان دین و منافع گروهی و طبقه‌ای، اوضاع و احوال خانوادگی و شعائر مذهب محدود می‌شود. تمام اینها حجاب چهره الوهیت می‌گردد... از آن طرف نمی‌شود انسان در این عالم، زندگی کند و نهاد دینی نداشته باشد. ... پس چاره چیست؟ ... نهادهای دینی دائماً باید پالایش شوند، دائماً باید شرک‌زدایی شوند.»<sup>۲۲</sup>

«اگر نهادهای دینی در هر عصر اصلاح نشوند، آن آفت حتماً بروز خواهد کرد. قوانین دینی، شعائر و آداب و رسوم دینی، الهیات دینی، مؤسسات دینی و کل دستگاه ایمان و دین‌داری باید در هر عصری با معیار یاد شده سنجیده شود.»<sup>۲۳</sup>

در این راستا «علمای دین باید در تلطیف کردن دین بکوشند، نه در خشن‌کردن دین. وظیفه عالم دین تلطیف و غبار‌زدایی است، ایجاد محبت و شکوفا کردن درون‌هاست. شما فکر می‌کنید که انبیا چه می‌کردند که دائماً با آنها مخالفت می‌شد. مسئله این است که انبیا نهاده‌ها و تفکر موجود دینی را متلاشی می‌کردند و می‌خواستند از طریق متلاشی کردن وضع موجود، سیمای دیگری از خداوند نشان دهند.»<sup>۲۴</sup>

### سیری در قرآن در باب ایمان

#### استعمال ریشه «امن» در قرآن

این ریشه در استعمال ثلاثی مجرد آن به دو معنا آمده است:

الف. ایمن بودن و امنیت داشتن؛<sup>۲۵</sup>

ب. اطمینان کردن. (بقره: ۲۸۳؛ یوسف: ۴۶)

در استعمال ثلاثی مزید (باب افعال) به این دو معنا آمده است:

الف. ایمان آوردن<sup>۲۶</sup> (در این معنا واژه کفر و مشتقات آن در مقابل ایمان به کار برده شده

است)؛<sup>۲۷</sup> ب. تصدیق کردن. (توبه: ۶۱؛ یوسف: ۱۷)

### متعلق ایمان

در این سیری که در کتاب هدایت نمودم، هر جا برای ایمان متعلق ذکر شده بود، جداگانه یادداشت کردم. برای مثال، در آیه ۱۷۷ سوره بقره، متعلقات ایمان چنین آمده است: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ». در این آیه، ایمان، به خدا، روز واپسین، ملائکه و کتاب تعلق گرفته است.

در این سیر، احتمال دارد که از برخی آیات غفلت کرده باشم و یا خواننده نظر من را در برگرداندن ضمیرهای به کار رفته در این آیات نپذیرد، ولی به هر حال می‌توان به طور تقریباً نزدیک به واقعی، آماری از آن چه ایمان در گرو آن است بیان کرد تا در فهم ایمان ما را رهنما باشد. آنچه مرا در این سیر حاصل شد چنین است:

در قرآن ۲۲ عنوان به عنوان متعلق ایمان بیان شده است. این عناوین بر حسب فراوانی تکرار، در ۱۰ رتبه جای می‌گیرند:

۱. خدا و آخرت؛<sup>۲۸</sup>

۲. آخرت؛<sup>۲۹</sup>

۳. در این رتبه، دو عنوان مشترک هستند:

الف. خدا؛<sup>۳۰</sup>

ب. خدا و رسول؛<sup>۳۱</sup>

۴. آن چه خدا نازل کرده است؛<sup>۳۲</sup>

۵. آیات؛<sup>۳۳</sup>

۶. خدا و آن چه نازل کرده است؛<sup>۳۴</sup>

۷. در این رتبه، دو عنوان مشترک هستند:

الف. رب؛<sup>۳۵</sup>

ب. قرآن؛<sup>۳۶</sup>

۸. رسول یا رسل یا داعی‌الله؛<sup>۳۷</sup>

۹. در این رتبه، چهار عنوان مشترک هستند:

الف. کتاب؛(قصص: ۵۲؛ عنکبوت: ۴۷)

ب. خدا، رسول و آن چه نازل کرده است؛(مائده: ۸۱؛ تغابن: ۸)

ج. آیه؛(انعام: ۱۰۹؛ اعراف: ۱۴۶)

د. بینات؛(یونس: ۱۳ و ۷۴)

۱۰. در این رتبه، هشت عنوان مشترک هستند:

الف. خدا و آخرت و ملائکه، کتاب و نبیین؛(بقره: ۱۷۷)

ب. خدا، ملائکه، کتاب و نبیین؛(بقره: ۲۸۵)

ج. خدا و کلمات الاهی؛(اعراف: ۱۵۸)

د. خدا و آیات؛(جاثیه: ۶)

ه. رحمان؛(ملک: ۲۲)

و. لقاء رب؛(انعام: ۱۵۴)

ز. غیب؛(بقره: ۳)

ح. رشد و هدایت؛(جن: ۳ و ۲)

همه این ۲۲ عنوان را می‌توانیم در هشت عنوان خلاصه کنیم. با این حساب، ترتیب عناوین بر حسب فراوانی آنها چنین می‌شود:

۱. ایمان به خداوند (۷۰ مرتبه)؛

۲. ایمان به وحی و آن چه نازل شده است (۴۰ مرتبه)؛

۳. ایمان به آخرت و لقاء خداوند (۳۶ مرتبه)؛

۴. ایمان به پیامبر، پیامبران و رسولان الاهی (۲۳ مرتبه)؛

۵. ایمان به نشانه‌های الاهی (۹ مرتبه)؛

۶. ایمان به طریق رشد و هدایت (۲ مرتبه)؛

۷. ایمان به ملائک (۲ مرتبه)؛

۸. ایمان به غیب (۱ مرتبه).

### ایمان عالمانه است

سال‌هاست ایمان‌گرایان مغرب زمین این سؤال را به ذهن انداخته‌اند که ایمان عاشقانه است یا عالمانه؟ به فرض که ایمان مسیحی عاشقانه باشد، ایمان مسلمانان چگونه است؟



قرآن در توصیف ایمان مؤمنان به دین اسلام می‌گوید: «این راسخان در علم هستند که به حقیقت ایمان دست می‌یازند». در آیه ۱۰۷ سوره اسراء چنین آمده است: «قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُونَ لِلْأَذْقَانِ سَجْدًا».

در هفتمین آیه آل عمران تلاوت می‌کنیم: آنان که دل‌هاشان بیمار است، در آیات متشابه فتنه‌انگیزی می‌کنند، اما تنها این راسخان در علم‌اند که تأویل آیات را می‌دانند: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ».

مؤمنان طبق بیان قرآن، همان کسانی هستند که اهل علم‌اند و به درایت علمشان می‌دانند آنچه به آن ایمان آورده‌اند حق است: «وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادٍ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (حج: ۵۴)

حتی در این بیان، شک و تردید هم از مؤمنان نفی شده است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (حجرات: ۱۵)

این آیات، نمونه‌هایی بود از بیان قرآنی. در مجموع می‌توان گفت: ایمان طبق بیان کلام‌الله، ایمان هدایتی است که نصیب راسخان و پایداران در علم می‌شود و دیگران از آن بی‌بهره‌اند.<sup>۳۸</sup> ایمان در قاموس قرآن و قرآنیان هر چند امری است که در دل رسوخ می‌کند، اما چنین ایمانی تنها از سر دل سپردگی نیست، بلکه به صراحت قرآن، ایمانشان به دلیل علم به حقایق آن چیزی است که نازل شده است.<sup>۳۹</sup> قرآن در بیان این امر، مؤمنان را به آنانی توصیف می‌کند که شک از دل‌هاشان ربوده شده است و تردید، راهی در ایمان آنها ندارد (سباء: ۲۱؛ حجرات: ۱۵). قرآن برای تأکید بر این حقیقت، بارها مؤمنان را هم ردیف و دوشادوش عالمان یاد می‌کند (روم: ۵۶؛ مجادله: ۱۱). شاید کلام خدا که مؤمنان را بشارت داده از تاریکی به نور هدایتشان می‌کنم (بقره: ۲۵۷؛ طلاق: ۱۱)، نیز مؤید همین نکته باشد، چراکه در این کتاب، نور کنایه از علم و حقیقت است.

### موانع ایمان

استکبار، کبر و غرور پر بسامدترین مانع ایمان است که در قرآن به آن اشاره شده است. برای مثال، در آیه ۲۲ سوره نحل آمده است: «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ». در آیه ۱۵ سوره سجده هم که تلاوت آن سجده واجب دارد، چنین

نازل شد: «إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ».

در مجموع در آیاتی که به مسئله ایمان پرداخته شده، به چهار مانع برای ایمان برخورد کردم: الف. استکبار؛<sup>۴۰</sup> ب. کفر؛<sup>۴۱</sup> ج. فسق؛ (یونس: ۳۳؛ حدید: ۲۷) د. غفلت (مریم: ۳۹).

### ظرف ایمان، قلب است

هر امر حقیقی ظرفی می‌خواهد. در بررسی مسئله ایمان، محلی که ایمان در آن حلول می‌کند بسیار مهم خواهد بود. طبق بیان قرآن ظرف ایمان، قلب‌های مؤمنان است.<sup>۴۲</sup> برای نمونه، تبرک، متن آیه ۴۱ سوره مائده را می‌نگارم. در این آیه، ایمان آوردن به دلها نسبت داده شده است: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ». آیه ۱۴ سوره حجرات نیز شرح حال اعرابی است که ادعا می‌کردند ایمان آورده‌اند، اما حقیقت این بود که تنها اسلام آورده بودند و ایمان هنوز در دل‌هایشان وارد نشده بود: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

### ایمان درجات دارد

چنین نیست که ایمان درجه ثابتی داشته باشد و فزونی و کاستی نپذیرد. در آیات وحی دست‌کم هفت بار چنین امری یادآوری شده است.<sup>۴۳</sup>

از میان آیاتی که در پی‌نوشت‌ها به آن ارجاع داده‌ام به این دو آیه توجه می‌دهم:  
 «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلَيَّتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (انفال: ۲)  
 «وَ إِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (توبه: ۱۲۴).

### لوازم ایمان

در قرآن مؤمنان به صفاتی و اعمالی توصیف شده‌اند. برای اینکه به گوهر ایمان دست یابیم، این توصیف‌ها و تعریف‌ها که در متن کتاب مقدس آمده است، ایمان را بهتر از هر چیزی شرح می‌دهند. این لوازم در سنجه ایمان نیز بسیار مؤثراند. امروزه روان‌شناسان دینی برای سنجش ایمان، آزمون‌های خاصی ترتیب داده و معیارهای خاصی تدوین می‌کنند و چه معیاری بهتر از بیان آنکه مؤمنان را به ایمان واداشته است.

مطلب دیگری که باید به آن اشاره شود، سیر تحقیق و تدوین این صفات از کلمات قرآنی است. در قرآن این لوازم به چند بیان آمده است:

#### الف. وصف صریح مؤمنان

دسته‌ای از آیات، مؤمنان را آشکارا توصیف کرده است. به نمونه‌ای از این آیات متبرک می‌شویم:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ \* الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (انفال: ۲-۴).

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (انفال: ۷۴).

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ \* الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ \* إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ \* فَمَنْ ابْتغى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (مؤمنون: ۱-۹).

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (حجرات: ۱۵).

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ...» (نور: ۶۲).

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (حجرات: ۱۰).

#### ب. خطاب‌های «یا ایها الذین آمنوا»

در علم معانی بیان گفته می‌شود که وقتی متکلم گروهی را به وصف خاصی صدا می‌زند، غرض خاصی داشته است. نوع خطابات «یا ایها الذین» های قرآنی نیز این گونه است. در این آیات که اغلب در قالب اوامر شارع صادر شده‌اند، مؤمنان به وصف ایمان خویش ندا داده شده‌اند. معنای چنین خطاب‌هایی این است که ایمان شما باید چنین اقتضا داشته باشد که به این اوامر گردن‌گذار باشید. برای مثال، وقتی خدا را به غفور یاد کرده و آمرزش می‌طلبیم؛ یعنی خدایا بخشش، اقتضای نام غفار توست. یا وقتی پادشاهی را دادگر و عادل می‌خوانیم و شکایت خویش عرضه می‌داریم، امید رفع مشکل به عدالت حاکم داریم. با این بیان وقتی خداوند نیز ما را به نام ایمان

خطاب می‌کند، به این معنا خواهد بود که ایمان چه لوازمی دارد. پس در واقع این نوع بیانات نیز توصیف ایمان و مؤمنان است. به چند نمونه از این آیات توجه می‌دهم:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء: ۵۹).

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (مائده: ۵۱).

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ \* وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اغْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ» (حج: ۷۷ و ۷۸).

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» (بقره: ۲۷۸).

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده: ۱).

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ» (حجرات: ۱۲).

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (بقره: ۱۵۳).

### ج. آیاتی در بیان شأن اهل ایمان

در دسته‌ای دیگر از آیات، شأن و شئون مؤمن بودن بیان شده است. برای مثال، می‌گوید: آنان که ایمان آورده‌اند خداوند را بسیار دوست دارند؛ یعنی مؤمن باید این طور باشد. در آیات دیگری شأن مؤمن را فروتنی، توکل، اهل عمل به شریعت، مثل امر به معروف، پرداخت زکات و اقامه نماز، بیان کرده است. از این دست آیات بسیار است و ما به نمونه‌هایی از آن متبرک می‌شویم:

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبّاً لِلَّهِ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (بقره: ۱۶۵).

«إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (سجده: ۱۵).

«وَ مَا كَانَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا الْمُؤْمِنَاتِ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِيناً» (احزاب: ۳۶).

«وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (مائده: ۱۱)

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (توبه: ۷۱)

پس از ذکر این مقدمه به آنچه در صدد آن بودیم باز می‌گردیم. ما در سیر قرآنی خود در پی جمع آوری صفات و حدود مؤمنان بودیم. در مجموع سه دسته از آیاتی که بیان شد، تابلویی از ایمان و مؤمنان در قرآن ترسیم شده است که در پنج معیار طبقه‌بندی می‌کنم. ضمن بیان هر وصف، آدرس آیات آن را در پی نوشت آورده تا محققان گرامی را دست‌مایه‌ای برای تحقیقات بیشتر باشد.

در آخر - بار دیگر همان طور که در مقدمه مقاله بیان کردم - خاطرنشان می‌کنم که در بررسی و جمع آوری این صفات و حدود، تنها از آیاتی بهره گرفته شده است که در آنها واژه ایمان یا مشتقات آن به صراحت آمده باشد. در بسیاری از آیات دیگر همین مفاهیم به کار رفته یا به طور کنایی به ایمان نسبت داده شده است، اما برای اینکه در تحقیق خود ماهیت ایمان را بدون هیچ تردیدی بکاویم، تنها آیات ایمان را بررسی کرده‌ام.

### در ترازوی باور و اندیشه

مؤمنان به نور حق هدایت یافته‌اند (بقره: ۲۱۳)، توحید باورشان است (نساء: ۱۷۱) و در اعتقاد خود شک و تردید ندارند. (سبأ: ۲۱، حجرات: ۱۵) اینان ایمانشان براساس تسلیم خویش، به تمام کتاب است (بقره: ۸۵)، و چنین نیست که به برخی مؤمن باشند و به برخی کافر و تنها «بقیة الله»؛ آن چه خدا برایشان ذخیره کرده است، را خیر می‌شمارند. (هود: ۸۶)

### در ترازوی احساسات دورنی و معنوی

حب خدا در دلشان موج می‌زند (بقره: ۱۶۵) و در درگاه او فروتن هستند. (طه: ۷۰؛ حدید: ۱۶) بامدادان و شامگاهان از یاد خدا به سجده می‌روند (سجده: ۱۵)، و در نمازشان خاشع‌اند. (مؤمنون: ۲) هرچند دل‌هاشان به یاد خدا هراسناک است (انفال: ۲)، اما از دنیا محزون نمی‌شوند، ترس از آن ندارند<sup>۴۴</sup> و مأیوس نمی‌شوند. (رعد: ۳۱)

### در ترازوی عبودیت خدا و طاعت رسول ﷺ

اطاعت از خدا و رسول و اولوالامر شعارشان است<sup>۴۵</sup> و یاری خدا، کارشان. (محمد: ۷؛ صف: ۱۴) چون خدا و رسول دعوتشان کنند، از اجابت کنندگان‌اند (انفال: ۲۴)، و به خدا و رسولش خیانت

نمی‌کنند. (انفال: ۲۷) مؤمنان در اطاعت از پیامبر کوشا هستند (بقره: ۱۳۷؛ اعراف: ۱۵۷) و چنان در خدمت اویند که اگر کاری برای خودشان پیش آمد، بدون اجازه رسول، قدم بر نمی‌دارند. (نور: ۶۲) پیامبر و اهلس نزد اینان محترم هستند و ادب حضور آنان را به کمالش رعایت می‌کنند.<sup>۴۶</sup> اگر اختلافی داشتند، پیامبر را حکم قرار می‌دهند (نساء: ۶۵)، و در مسئله‌ای که به نزاع رسیده‌اند، به خدا و رسولش باز می‌گردند. (نساء: ۵۹) اگر پیامبر ﷺ حکمی برایشان کرد، بهتر از آن حکمی را نمی‌شناسند و خود رسم اطاعت به جای می‌آورند. (احزاب: ۳۶ و نور: ۵۱)

### در ترازوی عمل به شریعت

مؤمنان اهل عمل صالح هستند (اسراء: ۹ و کهف: ۲) و شعائر دین خدا را پاس می‌دارند. شریعت را به سخره نمی‌گیرند (مائده: ۵۷ و ۲) و برای اصلاح جامعه امر به معروف و نهی از منکر را ترک نمی‌کنند. (توبه: ۷۱ و ۱۱۲ و غافر: ۲۸، ۳۰ و ۳۸) مؤمنان از نماز خویش محافظت می‌کنند؛<sup>۴۷</sup> نیک و ضوع می‌گیرند (مائده: ۶) و سراسر عمر در رکوع و سجود، عاشقانه خدایشان را تسبیح می‌گویند. (توبه: ۱۱۲ و حج: ۷۷). اینان همان آنان‌اند که به جماعت جمع‌ه شتاب می‌گیرند (جمعه: ۹) و روزه (بقره: ۱۸۳) و زکات (مؤمنون: ۴) بر آنان فریضه شده است.

مؤمنان شکم‌هایشان را مراقبت می‌کنند و از حرام توشه برنمی‌گیرند. (نساء: ۲۹؛ انعام: ۱۱۸) صید را در حال احرام شکار نمی‌کنند (مائده: ۹۵) و به حرمت خمر لب‌تر نمی‌کنند. (نساء: ۴۳؛ مائده: ۹۰). اینان در اقتصادشان ربا را ترک گفته‌اند (بقره: ۲۷۸؛ آل عمران: ۱۳۰) و پیمان‌ه و میزان را به عدالت می‌کشند (اعراف: ۸۵). چون معامله می‌کنند و بر گردن، دینی می‌گیرند به دستور خدایشان دین را مکتوب می‌کنند و بر آن شاهد می‌گیرند تا حساب‌هایشان استوار باشد. (بقره: ۲۸۲)

اهل ایمان برای برپا کردن آرمان شهر خویش به دنبال پیامبرشان هجرت می‌کنند (انفال: ۷۴؛ عنکبوت: ۵۶) و چون مؤمنان به شهر و دیار آنان می‌رسند و پناهی نداشته باشند، آنان را بهترین میزبان و پناهگاه خواهند بود. (انفال: ۷۴)

اینان هرچند بین خویش خوان رحمت پهن می‌کنند، اما مشرکان را ناپاک می‌شمارند (توبه: ۲۸) و تمام توان خود را برای مقابله با دشمن و جهاد در راه خدا به نمایش می‌گذارند و از جان و مال خویش دریغ نمی‌کنند.<sup>۴۸</sup>

در جامعه مؤمنان قتل نفس از بزرگ‌ترین گناهان است (بقره: ۹۱؛ نساء: ۹۲) و قصاص شریعتی است مکتوب برای احیای جامعه (بقره: ۱۷۸). مؤمنان در اجرای حدود استوار هستند (نور: ۲) و حاضر شدن برای شهادت در محکمه را در حق برادران ایمانی خود پاس می‌دارند (مائده: ۱۰۶).

حتی زنان مؤمنان نیز در رعایت شریعت پارسا هستند، حدود احکام طلاق را می‌شناسند و عده و آن چه در رحم به امانت دارند، کتمان نمی‌کنند. (بقره: ۲۲۸؛ احزاب: ۴۹).

### در ترازوی صفات اخلاقی

آنان که ایمان گوهر جانشان شده است، به میثاق فطرت خویش وفاداراند (حدید: ۸) و خدایشان را از نظر نمی‌برند. چشمان اینان، جهان را سراسر آیه‌های حضرت حق می‌بینند<sup>۴۹</sup> و دنیایشان از خدا غافلشان نمی‌سازد (منافقون: ۹ و تغابن: ۱۴). در این سرای از نعمت‌های الهی بهره می‌برند، اما ذکر خالق نعمت‌ها و شکر او را فراموش نمی‌کنند (بقره: ۱۷۲؛ مائده: ۱۱ و ۱۱۷ و احزاب: ۹ و ۴۱).

اینان ترسا و پرهیزکارند.<sup>۵۰</sup> ترس از قیامت در سیمای وجودشان هویداست (شورا: ۱۸ و تحریم: ۶) از این روی در این چند روز امتحان، از لغو گریزان‌اند (مؤمنون: ۳).

ترس از خدا با وجوشان آمیخته است (آل عمران: ۱۷۵ و توبه: ۱۳) و چون دل‌هایشان به یاد خدا خاشع است، پند پذیرند و از یاد و ذکر خود بهره می‌برند. (بقره: ۲۳۹ و ذاریات: ۵۵). شیطان بر اینان تسلط ندارد و از او پیروی نمی‌کنند. (اعراب: ۲۷ و نور: ۲۱) مؤمنان راستین قامت، روحشان را از رجس و پلیدی منزّه می‌دارند؛ (انعام: ۱۲۵) و چشمانشان را بر شهوات فرو می‌بندند و دامن از بی‌عفتی پاک می‌دارند. (نور: ۳۰ و ۳۱؛ مؤمنون: ۵ و احزاب: ۵۹). اینان اگر به گناهی آلوده شوند، در صف توبه کنندگان‌اند. (توبه: ۱۱۲. تحریم: ۸).

دل‌آشنایان به نور ایمان چون خدای خویش را به نیکی شناخته‌اند، تنها و پیوسته بر او توکل می‌کنند<sup>۵۱</sup> و چون به حسن عاقبت امیدوارند، صبوران را صبوری آموزگارند. (آل عمران: ۲۰۰ و عنکبوت: ۱۰).

مؤمنان برای تقرب به درگاه محبوب، وسیله می‌جویند (مائده: ۳۵)، به عروه الوثقی، همان ریسمان محکم الهی که در دست اهل بیت رسول خاتم است، چنگ می‌زنند (بقره: ۲۵۶) و از صبر و نماز مدد می‌جویند (بقره: ۱۵۳). اینان برای اینکه خدایشان آخرتشان را آباد سازد و در کوی رضوان جایشان دهد، مساجد، خانه‌های خدا در این دنیا، را آباد می‌کنند (توبه: ۱۸) و برای رونق بازار دین و فراگیری دین، کوچ می‌کنند تا در سرچشمه‌ها سیراب شوند و سوغات آیین، ارمغان آورند. (توبه: ۱۲۲)

در جامعه ایمانی، مؤمنان چون کسی در حق آنان تعدی کند، اهل گذشت هستند (جاثیه: ۱۴؛ تغابن: ۱۴) و با مؤمنان چنان‌اند که گویی برادران یک پدر و مادرند (حجرات: ۱۰). ایشار و محبت (حشر: ۹) رخسار هر روز جامعه اینان است و انفاق اموالشان (بقره: ۲۵۴ و ۲۶۷؛ انفال: ۲)

هدیه‌ای مقرر در اموالشان. اینان چون انفاق می‌کنند و صدقه می‌دهند، آن را به منت ابطال نمی‌کنند. (بقره: ۲۶۴)

مؤمنان چنین‌اند که در رعایت اخلاق معاشرت اجتماعی کوشا هستند (نور: ۲۷ و ۵۸؛ مجادله: ۱۱) به برادرانشان سوء ظن ندارند و اعمال‌شان را با گمان خیر، تفسیر می‌کنند. (نور: ۱۲؛ حجرات: ۱۲) مؤمنان اهل تمسخر نیستند و دوستان ایمانی خویش را به ریشخند نمی‌گیرند. (حجرات: ۱۱)

اهل ایمان پروای کلام دارد؛ در کلامش به گناه نجوا نمی‌کند (مجادله: ۹). مؤمن راستین در کلامش ثابت قدم است<sup>۵۲</sup> و چون زبانش به رنگ صدق است، هر آنچه می‌گوید خود نیز به آن عمل می‌کند (صف: ۲). هرچند اینان خود از راست‌گویان‌اند<sup>۵۳</sup> اما چون فاسقی خبری برای آنان آنان بازگویی کند دلیل و بینه طلباند تا مبادا گرفتار شتاب عجولانه شوند. (حجرات: ۶)

مؤمن آن است که امانت‌دار خوبی است (مؤمنون: ۸)؛ مؤمن آن است که عهد در مسلکش، مهر معتبری است و وفای به آن، پیمان محکمی. (مائده: ۱؛ مؤمنون: ۸) اظلم در قاموس مؤمنان تعریفی ندارد (نساء: ۱۹؛ مریم: ۶۰) و عدالت خوب صرف می‌شود. (نساء: ۱۳۵؛ مائده: ۸) مؤمنان، طرفدار صلح و آرامش‌اند (بقره: ۲۰۸)، اما اگر دشمنان خدا از در صلح درنیایند، از آنان تبعیت نمی‌کنند و شمشیر دشمنی هویدا می‌کنند<sup>۵۴</sup>؛ نه تنها بر آنان که حتی بر آنان که بی دلیل و بدون توشه علم در آیات خدا مجادله می‌کنند، خشم می‌گیرند (غافر: ۳۵) و برای مشرکان آمرزش طلب نمی‌کنند. (توبه: ۱۱۳)

### ایمان هدایت‌آفرین است

ایمان در مؤمنان هدایت می‌آفریند. هدایت‌آفرینی ایمان هم هرچند از لوازم ایمان است، اما اهمیت این موضوع می‌طلبید که آن را عنوانی متمایز داده و جداگانه به آن پرداخته شود.

در کلام خدا، ایمان هدایت می‌آفریند و موجب نزول رحمت می‌شود. برای مثال، در آیه ۵۷ سوره یونس می‌خوانیم: «يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمُمُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» یا در آیه ۲۰۳ سوره اعراف تلاوت می‌کنیم: «قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ».

در مجموع می‌توان چنین نتیجه گرفت که طبق بیان قرآن آنان که هدایت می‌شوند باید ایمان آورند (اسراء: ۹۴ و کهف: ۵۵)؛ یعنی ایمان و هدایت به حق در یک منزلی هم قرار دارند. آنان که ایمان می‌آورند، خداوند هدایتشان را فزونی می‌بخشد.<sup>۵۵</sup> جالب اینکه در آیات بسیاری



بیان شده است که ایمان به قرآن برای مؤمنان هدایت می‌آفریند. این بیان در قالب‌های متفاوتی عرضه شده است. در مواردی گفته شده ایمان به قرآن مایه هدایت است، (اسراء: ۹؛ کهف: ۱۳) در جایی آمده است: شفا، هدایت و رحمت به همراه می‌آورد (یونس: ۵۷) و در پنج موضع دیگر، ارمغان آن هدایت و رحمت<sup>۵۶</sup> خوانده شده است. همچنین در دو جا وعده به هدایت و بشارت (بقره: ۹۷؛ نمل: ۲) داده شده است و در جایی به هدایت و شفا، (فصلت: ۴۴)

### پی‌آوردهای ایمان

مراد از پی‌آوردها، مفاهیمی است که هم ردیف ایمان در آیات کتاب نور نازل شده است. برای مثال، در آیه ۲۱۸ سوره بقره، ایمان هم‌نشین مهاجرت و جهاد در راه خدا بیان شده است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ». یا در آیه ۱۸ سوره توبه، ایمان در کنار اقامه نماز، پرداخت زکات و خداترسی آمده است: «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ».

جالب اینکه از ۳۲ موضوعی که در این تحقیق، پی‌آورد ایمان دانسته شده است، دقیقاً بیست مورد از آنها عنوانی یکسان با لوازم ایمان دارد؛ همان لوازمی که در آیات دیگر به آن اشاره شده است و عناوین دیگر نیز در امتداد همان مفاهیم است. این خود نشان می‌دهد که این هم‌نشینی‌ها در آیات، بی‌دلیل نیست؛ از این رو در روند تحقیق درباره ماهیت ایمان می‌توان به این موارد هم تمسک کرد. از آن جا که ماهیت این مفاهیم با مفاهیمی که در لوازم ایمان بیان شد، تفاوتی ندارد، این عناوین را به همان صورت پیشین دسته‌بندی می‌کنم:

### در ترازوی باور و اندیشه

مؤمنان، هم‌ردیف کسانی قرار گرفته‌اند که شرک نمی‌ورزند (مؤمنون: ۵۹)، به همه پیامبران الهی ایمان آورده‌اند (بقره: ۲۸۵؛ نساء: ۱۵۲) و از قرآن تبعیت می‌کنند.<sup>۵۷</sup>

### در ترازوی احساسات درونی و معنوی

نام مؤمنان در کلام خدا همراه نام آنانی آمده است که در محضر خداوند خاشع‌اند (توبه: ۱۸؛ هود: ۲۳) و هرچند دل‌هاشان هراسناک است (مؤمنون: ۶۰)، اما به یاد خدا اطمینان می‌یابند. (رعد: ۲۸)

### در ترازوی عبودیت خدا و طاعت رسول ﷺ

اهل ایمان هم‌شأن آنان‌اند که از خدا و رسولش اطاعت می‌کنند (حجرات: ۱۴) و اهل ذکر (شعراء:

(۲۲۷) و تسبیح آن ذات مقدس هستند (فتح: ۹). در جای جای قرآن، دفاع از پیامبر، (مائده: ۱۲؛ اعراف: ۱۵۷؛ فتح: ۹) نصرت پیامبر (آل عمران: ۸۱؛ اعراف: ۱۵۷) و تعظیم پیامبر (فتح: ۹)، با ایمان مؤمنان همراه شده است.

### در ترازوی عمل به شریعت

مؤمنان در صحیفه مقدس، هم رتبه عاملان به اعمال صالح،<sup>۵۸</sup> هم رتبه آنان که در خیرات سبقت می‌گیرند (مؤمنون: ۶۱) و هم رتبه آمران معروف و ناهیان از منکر هستند. (آل عمران: ۱۱۰ و ۱۱۴) در قرآن بارها همراه نام بردن آنان که نماز را اقامه می‌کنند<sup>۵۹</sup> و اهل زکات‌اند،<sup>۶۰</sup> از مؤمنان نام برده شده است. در قرآن هر وقت از هجرت<sup>۶۱</sup> و جهاد<sup>۶۲</sup> در راه خدا نام برده می‌شود، یاد اهل ایمان فراموش نمی‌شود که اینان‌اند که آیین را پاس می‌دارند.

### در ترازوی صفات اخلاقی

کتاب مجید چون اهل تقوا<sup>۶۳</sup> و توکل<sup>۶۴</sup> را می‌ستاید، نام اهل ایمان را هم می‌برد، و چون اهل صبر (بقره: ۱۷۷) و شکر (نساء: ۱۴۷) را نام برد، ایمان مؤمنان را هم وصف می‌کند. تو مپندار بی‌دلیل باشد آنجا که سخن از یاری مؤمنان (شعراء: ۲۲۷)، انفاق<sup>۶۵</sup> و قرض الحسنه (مائده: ۱۲) می‌آید، نام ایمانیان هم برده می‌شود و پی‌آورد نام آنان قرار می‌گیرد. آری بی‌دلیل نیست که نام آنان که به عهد وفا می‌کنند (بقره: ۱۷۷)، ظلم نمی‌کنند، (نساء: ۱۲۴؛ انعام: ۸۲)، عدالت را رعایت می‌کنند (شورا: ۱۵) و به حق (عصر: ۳)، صبر (بلد: ۱۷؛ عصر: ۳) و رحمت (بلد: ۱۷) سفارش می‌کنند، در پی نام آنان که ایمان آورده‌اند، آمده است.

### گناه و ایمان

در لوازم ایمان گفته شد که مؤمنان گناه نمی‌کنند، شیطان بر آنها مسلط نیست و چون به گناهی آلوده شدند، دامن خود را به توبه می‌شویند، اما جای این سؤال هست که اگر مؤمنی به گناه آلوده شد، آیا از مرز ایمان خارج می‌شود؟

در تاریخ فرقه‌های اسلامی این مسئله همواره مسئله ساز بوده است. خوارج مرتکب کبیره را کافر می‌دانستند و در این مسئله با مرجئه و معتزله سر ستیز داشتند. تعجب در این است که قرآن خود به این مسئله پاسخ گفته و از آن غفلت شده است. در آیه ۹ سوره حجرات می‌خوانیم: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَهُمَا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ

يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ». این به این معناست که مؤمنان، حتی با ارتکاب گناه کبیره‌ای چون قتل که بارها بر حرمت آن در قرآن حذر داده شده و قاتلان وعده به آتش داده شده‌اند،<sup>۶۶</sup> از مرز ایمان خارج نمی‌شوند و با این ارتکاب هم هنوز اطلاق واژه مؤمن بر آنها خالی از اشکال است.

شاید آیاتی را هم که وعده بخشش و غفران در آخرت به مؤمنان داده است، بتوان به عنوان مؤید آورد. وعده بخشش در آخرت، وعده بخشش گناهان است و با این حال، آیه از مرتکبان به مؤمن یاد کرده است. برای مثال، در آیه ۹ مانده تلاوت می‌کنیم: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ». یا در آیه ۷۳ احزاب می‌خوانیم: «لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا».<sup>۶۷</sup>

### ایمان و راز نجات

مسئله دیگری هم که در تاریخ فرقه‌های اسلامی مقالاتی به خود اختصاص داده است، راز نجات است. آیا ایمان به تنهایی کفایت می‌کند یا اینکه عمل صالح هم در کنار ایمان شرط فلاح و رستگاری است؟

طبق تحقیق نگارنده،<sup>۶۶</sup> مرتبه ایمان و عمل صالح در کلام‌الله قرین هم شده‌اند تا اجر در آخرت، سرای پایدار نعمت‌ها، غفران، کفران سیئات، بهشت، رزق کریم و دخول در رحمت را تضمین کنند.<sup>۶۸</sup> آیه ۸۲ سوره بقره را برای تبرک متن نقل می‌شود: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».

در نه آیه هم ایمان و تقوا به بهای بهشت، اجر عظیم، خیر، اجر آخرت، فتح و برکات، نجات از عذاب الهی و کفاره گناهان، قرین هم شده است.<sup>۶۹</sup> طبیعی است که مراعات تقوای الهی بدون رعایت اعمالی که در شریعت الهی بیان شده است، میسور نخواهد بود.

در یک آیه، ایمان و اصلاح خویش راز کنار رفتن خوف و حزن بیان شده است (انعام: ۴۸). در آیه دیگری سعی مشکور در گرو ایمان و سعی نهاده شده (اسراء: ۱۹) و در آیه دیگری امنیت و آرامش به آنانی ارزانی شده است که ایمان خویش را به ظلم دیگران آلوده نسازند (انعام: ۸۲). در همه این موارد نیز به نوعی عمل شرط شده است.

البته ناگفته نماند در آیاتی هم به صرف ایمان بسنده شده است. در برخی از این آیات وعده غفران برای ایمان داده شده است<sup>۷۰</sup> و در دسته‌ای دیگر وعده برداشته شدن عذاب.<sup>۷۱</sup> برای مثال، در آیه ۱۹۳ آل عمران چنین می‌خوانیم: «رَبَّنَا إِنَّا أَمْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ».

در جمع بندی این دو گونه آیات می‌توان گفت:

اولاً: کافران آن هنگام که ایمان می‌آورند مقتضی غفران و بخشایش را برای خود فراهم می‌کنند. در آیه ۱۵۳ اعراف آمده است: «وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ یعنی بعد از ایمان است که بخشش الهی نصیب می‌شود و ایمان شرط آن است و نه لزوماً شرط کافی آن. آیات احباط نیز می‌تواند مؤید این برداشت باشد (مانده: ۵؛ احزاب: ۱۹).

ثانیاً: وعده برداشتن عذاب از کافران شاید به این دلیل باشد که آنان تا قبل از ایمان، به فروعات مکلف نبوده‌اند و بر نداشتن عمل صالح مؤاخذه نمی‌شوند، همان طور که فقها نیز در کتاب‌های فقهی خود نوشته‌اند که ایمان بعد از سال‌ها کفر، جبران گذشته می‌کند و لازم نیست نمازها و روزه‌های گذشته، قضا شود.

### نقدی بر فهم شبستری

در ابتدای مقاله، وعده داده شد که قضاوت به خوانندگان محترم سپرده شد و از این وعده خویش تخطی نخواهد شد. از آنچه تاکنون در تبیین تفسیر ایمان به روایت آیات قرآن باز گویه شد، عیار و نقد سخن را در کف آورده‌اید. تاکنون نیز سخن به درازا کشید و کلام را تفصیل بیش از این نباید. تنها در این مجال پایانی، نکته‌هایی نکاتی را تیتروار دوباره مرور می‌کنیم تا پراکندگی مطلب، ذهن شما را آشفته خاطر نسازد. از آنجا که این مطالب تنها مروری است بر آنچه گذشت، در این سیر تنها به ذکر عناوین بسنده می‌شود و از ارجاع دوباره به پی نوشت، اجتناب می‌شود.

۱. جناب مجتهد شبستری در مجموع گفتار خویش در باب ایمان، نه ادعا دارد. به نظر بنده، دو ادعا اصلی است: ادعای اینکه ایمان یک حس معنوی است و نه عقیده و ادعای اینکه ایمان ایدئولوژی نیست. سایر موارد کلام ایشان فرع بر همین دو مبنا است. طبیعی است وقتی ایشان ایمان را به حسی معنوی و تجربه‌ای دورنی فروکاهد، دیگر ایمان، متفکرانه نخواهد بود، معیار دینی بودن به تجارب دینی خواهد بود، مؤمنان هر عصری تجربه‌ای جدید خواهند داشت، ایمان باید دائم نو شود و نهادهای دینی باید پیوسته پالایش شوند، ایمان هویت فردی خواهد گرفت و شریعت نمی‌تواند جاودانه باشد. و طبیعی خواهد بود اگر تفسیر ایشان در مورد ایمان پذیرفته نشود، تمام این نتایج نیز از پایه ویران می‌شوند. پس ابتدا باید شاقول بر آن دو خشت اول، گذاشته و پایه را تراز کرد.

۲. در بررسی آن دو ادعای اصلی می توان گفت:

در استعمال لفظی واژه ایمان - همان طور که ارائه شد - چیزی که بر نقش حس درونی در ایمان دلالت داشته باشد، وجود ندارد و ناگزیر سراغ استعمالات اصطلاحی آن باید رفت. در بیانی که از متعلقات ایمان گذشت، ایمان بارها در گرو ایمان به خدا، رسولان، وحی و تمام آنچه خداوند نازل کرده است، قرار گرفت. آیا اینها غیر از عقاید و ایده‌های ایدئولوژی اسلام است؟ اصلاً به همین دلیل است که قرآن می گوید: چون آیات بر مؤمنان تلاوت می شود، ایمانشان فزونی می یابد. (انفال: ۲؛ توبه: ۱۲۴). جناب شبستری در جایی آورده اند که ایمان، گزاره‌ای نیست. شاید تا به حال آیه ۳۱ سوره مدثر را تلاوت نکرده باشند: «وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيِّقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ يَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَاناً وَ لَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ». در بیان قرآن علم به تعداد نوزده فرشته عذاب هم ایمان دانسته شده است. آیا این گزاره نیست؟ تجربه ایشان از نوزده فرشته چه طعمی دارد؟!

در مقاله به لوازم و پی آوردهای ایمان هم اشاره شد. آیا آن آثار تنها بر حس دورن تکیه داشت یا ظهورشان در فعل و عمل مکلفان بود؟ در قرآن ایمان مؤمنان به محک اعتقاد به توحید و حقانیت دین، اطاعت از خدا و رسول و اولوالامر، زکات و نماز، صلح و برادری، جهاد و قطع رابطه با دشمن، رعایت عدالت و پرهیزگاری و صد غیر شناخته می شود و نه لزوماً به حس دورنی. در آیات کتاب وحی، استکبار مهم ترین مانع ایمان، بیان می شود و استکبار، خوی نپذیرفتن حق و حقیقت است و نه قساوت در برابر جذبه‌های عرفانی.

در بخشی که با عنوان «ایمان عالمانه است» آمد، به آیاتی که ایمان را از سنخ علم راسخان بیان می کرد، اشاره شد. در آنجا گفته شد که قرآن ایمان مؤمنان را از روی علم به حقانیت می داند. آن وقت باز جناب شبستری می فرمایند ایمان عقیده و ایدئولوژی نیست! قرآن خود می گوید: من برای آنان که ایمان آورده اند، مایه هدایت هستم. می گوید: ایمان هدایت آفرینی می کند و نه شور و جذبه. شاید برخی چنین توجیه کنند که منظور از هدایت، همین ره یافتن به حس درون است، پس خواهیم گفت که منظور، هدایت راه است که قرآن می گوید: هر آن کس بعد از ایمان کفر ورزد، راه را گم کرده است: «فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ». (مائده: ۱۲)

آری! کسی منکر نمی‌شود که ایمان در قلب‌ها می‌گنجد، ولی این بدین سبب است که باور و تسلیم در دل جای می‌گیرد و چون در دل جای گرفت، خضوع و خشوع می‌آورد و در پی آن، عمل و تسلیم به شریعت. قرآن خود در دو موضع مؤمنان حقیقی را چنین وصف کرده است:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (انفال: ۲-۴) و «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (انفال: ۷۴)؛ یعنی گرچه ایمان در دل‌هایشان نقش می‌بندد و معرفتشان به آیه آیه قرآن بر ایمانشان می‌افزاید، اما ایمان بر افعالشان هم جاری می‌شود، براساس آن، هجرت و جهاد کرده، انفاق نموده و نماز به پا می‌دارند. مؤمنان حقیقی اینان‌اند و خداوند در بهترین سرای، میزبان‌شان خواهد بود.

۳. در اجتهاد مجتهد شبستری ایمان در عهد رسولان متفکرانه نبوده است. اینک شما پس از مطالعه بخش «ایمان عالمانه است»، تعجب خواهید کرد که ایمان در اصل تهفه عالمان باشد و عالمانه نباشد!

در بخش مؤمن در ترازوی صفات اخلاقی نیز بیست آیه را یادآور شدیم که چشم مؤمنان را «آیه بین» توصیف کرده بود. در آیه ۹۹ سوره انعام آمده است: «وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتٍ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرَجُ مِنْهُ حَبًّا مَاتِرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرَّيْحَانُ مُمَشِّبَةً وَغَيْرَ مُتَسَابِهٍ انظُرُوا إِلَىٰ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ». تعجب می‌کنم از ایمانی که به تفکر در اسرار و آیات نیاز نداشت و خدا اهل ایمان را به آن می‌خواند! هر چند واژه تفکر و تعقل، واژه بسیار پر بسامدی در قرآن است، همین یک آیه منکران و معاندان را بس است که می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رُجُومًا لِغَشْيِ اللَّيْلِ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ». (رعد: ۳).

۴. «ایمان و آزادی» تجربه دین را معیار دین معرفی کرده است؛ یعنی حرکتی اگر تجربه افزود، دینی است و در غیر این صورت دینی نخواهد بود.

در نقد و بررسی باید گفت: شکی در این نیست که ایمان درجات دارد و ایمان در درجات بالای خود همراه کشف و شهودهایی است که همگان از آن بهره ندارند. هر چه ایمان بالاتر رود، سکینه الهی بیشتر نصیب مؤمنان می‌شود (توبه: ۲۶، فتح: ۴ و ۲۶) و قلبشان به اطمینان بیشتری می‌رسد (بقره: ۲۶۰) و در آنجاست که حتی تجلی خدا بر کوه را هم می‌بینند. (اعراف: ۱۴۳)

اما مگر نه این است که دین برای هدایت آمده است و هر چه به هدایت نزدیک‌تر شویم، دین را بهتر درک کرده‌ایم. پس دینی بودن به معیار هدایت سنجیده می‌شود و هدایت در قرآن به معیار ایمان و عمل سنجش شده است. در آیه ۸۲ سوره طه، آمده است: «وَإِنِّي لَعَقَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»؛ یعنی هدایت بعد از ایمان و عمل صالح است. دست‌کم به ۶۶ مورد که ایمان در کنار عمل صالح آمده بود اشاره شد. در لوازم و پی‌آوردهای ایمان نیز این اعمال صالح و صفات نیک مو به مو آمده است. اگر قرار است دین معیاری داشته باشد، همان ایمان است و معیار ایمان همان است که در لوازم ایمان گفته شد. هر چند در لوازم ایمان به چند صفت درونی هم اشاره شد، اما در مقابل حجم انبوه سایر آیات و نشانه‌های ایمان، چیزی نبود که رخ نمایان کند و مورد تأکید باشد.

۵. دو دیگر از ادعاهای نویسنده این است که هر عصری تجربه‌ای متفاوت از ایمان خواهد داشت و ایمان مدام در مسیر نو شدن است. ادعا شده است کسی نمی‌تواند بگوید تمام حقیقت را یافته‌ام و فهم کسی برای دیگری حجت نیست.

هر چند پاسخ این ادعاها سال‌هاست در طرح معرفت‌شناسی اسلامی داده شده است، اما اینک سخن من با کسی است که هرمنوتیک کتاب و سنت را می‌داند. سؤال این است که پس آیه ۲۷ سوره ابراهیم و امثال آن را چگونه باید فهم کرد تا کلام سازگار باشد: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»؛ خداوند آنان را که ایمان آورده‌اند به قول ثابت تثبیت کرده است. ایمان گوهرش قول ثابت است. مؤمن اگر مؤمن باشد دیگر به حق ایمان آورده و حق چون از خداوند صادر شده است، هر روز رخ دگرگون نمی‌کند. شاید آنان که خدا‌بانان در مسیر شدن و تکامل باشند، هر روز به رنگی باشند، اما خدای مسلمانان یگانه بوده است و یگانه خواهد بود.

بله! از ما انسان‌های معمولی کسی نمی‌تواند ادعا کند که به تمام حقیقت دست یافته است، ولی خداوند بخلی از بیان تمام حقیقت نداشته و پیامبرش آن را به تمام و کمال برای ما بازگو کرده است و به همین سبب، شرط ایمان، ایمان به تمام کتاب بیان شده است: «أَقْتُمُونَ بَعْضَ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ». (بقره: ۸۵) آری! فهم ما انسان‌ها چون برای دیگران حجت نبوده است، خداوند انبیا و اصیا را فرستاده و آنان را حجت قرار داد تا با تبعیت کامل از آنان به اختلاف نیفتیم.

این را هم باید بیفزاییم که هر چند فهم کامل و تام برای معصومان است، اما این بدان معنا

نیست که مؤمنان هیچ فهمی ندارند. چگونه فهم نداشته باشند و به فهم و تدبر و تعقل فرمان یافته باشند؟ چگونه به امر به معروف و نهی از منکر مکلف شده باشند و معروف و منکر را شناسند؟ دست کم می‌بایستی به همین میزان، فهم معروف و منکر را داشته باشند یا معروف و منکر به گونه‌ای ثابت در همه اعصار برایشان معرفی شده باشد و از آن تبعیت کنند.

۶. در کلام ایشان تمام ماهیت ایمان به ارتباطی زنده و حاضرانه با خداوند تفسیر شده بود. این مطلب انکار ناشدنی است که مخاطب مؤمن با خدایش جزء ایمان است، اما آیا همه ایمان همین است؟ آیا تمام درجات ایمان در این مرحله مساوی هستند؟ دست کم ایمان به وحی و آن چه به پیامبران نازل شده است، یکی از متعلقات اصلی ایمان است و حال آنکه این ایمان، ایمانی غایبانه است.

۷. کلام دیگر نویسنده مقالات کتاب *ایمان و آزادی*، بر لزوم پالایش نهادهای دینی تکیه دارد. در این کلام و لزوم آن بحثی نیست. بالأخره ممکن است در هر عصری عده‌ای فهم ناصحیحی از ایمان داشته باشند و مصلحان باید علم اصلاح بر دوش کشند و این دقیقاً همان کاری است که نگارنده این سطور اکنون در صدد آن است.

۸. ادعای دیگر این بود که ایمان، هویت فردی دارد و جمعی نیست. باید پاسخ را در خلال ایمان پژوهی یافته باشید. به فرض که اطاعت خدا و رسول و اولوالامر که مخاطبش مؤمنان‌اند، هویت جمعی نداشته باشد، اما امر به معروف و نهی از منکر را چه باید گفت؟ قرآن مؤمنان را اولیای هم خوانده و به واسطه این روح جمعی شان، از آنان خواسته است که در هدایت جمع خویش تلاش کنند و فردگرا نباشند. این آیه ۷۱ سوره توبه است که می‌گوید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ». اصلاً مگر می‌شود مؤمن، مؤمن باشد و برای اصلاح جامعه قدم بر ندارد. بارها در قرآن فریادهای ایمان مؤمن بنی‌اسرائیل را شنیده‌ایم؛ فریاد سر می‌کشید تا اصحاب خفته را بیدار کند. قرآن نام او را به اسم ایمانی‌اش خطاب می‌کند. معلوم می‌شود، در روح ایمان، فردیت نخفته است و ایمان فراتر از فرد است.

در آیاتی که در وصف مؤمنان ارائه شد، آیات بسیاری بود که خطابش جمع مؤمنان بود، نه فرد مؤمن. آیات جهاد، هجرت، رعایت عدالت و دوری از ظلم، احکام برادری مؤمنان و احکام معاشرت مؤمنان، انفاق، قرض الحسنه و بسیاری دیگر از این اوامر اصلاً در جمع معنا می‌یابد و اسلام خواسته است تا مؤمنان در جمع خویش ایمان خویش را به ظهور رسانند.



اصلاً ایمان آمده است تا هویت فرهنگی جمع را تغییر دهد. وقتی عرب‌های عصر رسول هنوز به عمل جاهلی «ظهار»<sup>۷۲</sup> رفتار می‌کردند، آیه مجازات آنها نازل شد و در نهایت، چنین وحی شد: «ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَلْكَ حُدُودَ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (مجادله: ۴)؛ معنایش این است که برای اینکه فرهنگ جاهلی از جامعه شما رخت بندد و به فرهنگ ایمان در آید، باید حدود خدا را رعایت کنید. در قرآن بارها برای بی‌فرهنگی‌ها و بی‌ایمانی‌ها حدود و مجازات‌هایی اعلام شده است. جالب اینکه از مؤمنان خواسته شده است در اجرای این حدود، ثابت قدم باشند تا جامعه خویش را بتوانند اصلاح کنند و جالب‌تر اینکه در اجرای همین حدود هم مؤمنان را خوانده است که شاهد بر اجرای آن باشند تا از تعذیب یکی، دیگران هم تنبیه شوند: «الرَّائِيَةُ وَالرَّأْيِيَةُ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدُ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» (نور: ۲). برآستی اگر تنها هدف، ایمان افراد بود، این همه سخت‌گیری در اجرای حدود برای چیست؟

۹. ایشان در کلام دیگری بر جاودانگی شریعت مهر بطلان زده‌اند. هرچند نکته اصلی این کلام با مسئله ایمان ارتباطی ندارد و باید در بحث خاتمیت و قلمرو دین پی‌گرفته شود، اما ذکر یک نکته خالی از فایده نیست و آن اینکه آن، چه خدایی در مسند ایمان اینان قرار گرفته است که می‌فهمد که روزی شریعت باید ختم شود و دین کامل شود (مائده: ۳)، و اینان می‌فهمند که او نباید چنین می‌فهمیده است؟ چه بد خدایی درست کرده‌اند که در ختم رسالت هم راه را نمایان نکرد و خلق را به خود واگذار کرد!

### نتیجه‌گیری

ایمان، باوری عالمانه است که در قلب می‌نشیند و دل را در مقابل خداوند نرم می‌کند. ایمان درجات و مراحل گوناگونی دارد و هر مرحله و رتبه‌ای از آن آثار و لوازمی دارد. هر که ایمانش محکم‌تر است، دلش خاشع‌تر و تنش در عمل کوشا‌تر است. در قرآن فراروی ما، مؤمنان به جای این همه دعوت بر تجربه دینی، دعوت به تفکر و تعقل و تدبر شده‌اند. در این کتاب، ایمان، عقد پیمان هدایت است. نمی‌شود ایمان باشد و راه در حاشیه باشد. اصلاً ایمان، همان پیمان وثیقی است که دل را در برای قدم گذاشتن در این راه بی‌نهایت، هموار می‌کند و سختی‌های راه را می‌کاهد. هرمنوتیک فهم را اگر خوب واکاویده باشیم، ایمان را در آخرین کتاب هدایت، هدیه عقل به قلب فهم خواهیم کرد و با تلاوت آیه‌هایش اجتهاد مجتهد شبستری را اجتهادی در مقابل نص قرآن توصیف خواهیم کرد.

پی‌نوشت‌ها .....

۱. محمد مجتهد شبستری، ایمان و آزادی، ص ۱۷۸ و ۱۸۰.
۲. همان، ص ۲۹.
۳. همان، ص ۳۸.
۴. همان، ص ۹۱.
۵. همان، ص ۵۳.
۶. همان، ص ۱۷۶.
۷. همان، ص ۱۲۶.
۸. همان، ص ۱۹۲.
۹. همان، ص ۱۱۸ و ۱۱۹.
۱۰. همان، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.
۱۱. همان، ص ۱۲۷.
۱۲. همان، ص ۱۳۳.
۱۳. همان، ص ۸۳.
۱۴. همان، ص ۸۱.
۱۵. همان، ص ۱۰۵.
۱۶. همان، ص ۱۰۴.
۱۷. همان، ص ۱۱۵.
۱۸. همان، ص ۱۰۵.
۱۹. همان، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.
۲۰. همان، ص ۸۷.
۲۱. همان، ص ۱۸۸.
۲۲. همان، ص ۲۹.
۲۳. همان، ص ۱۹۰.
۲۴. همان، ص ۳۰.
۲۵. بقره: ۱۹۶ و ۲۳۹؛ آل عمران: ۸۵؛ نساء: ۹۱؛ اعراف: ۷ و ۹۷ و ۹۸؛ نحل: ۴۵؛ اسراء: ۶۸؛ نور: ۵۵.
۲۶. تمامی مثال‌هایی که در باب آثار ایمان آورده شده است نمونه‌ای برای این استعمال هستند.
۲۷. رک: ۱۰۸، آل عمران: ۱۰۶ و ۱۶۷ و ۱۷۷، توبه: ۲۳ و ۶۶.
۲۸. بقره: ۸ و ۶۲ و ۲۲۸ و ۲۳۲ و ۲۶۴؛ نساء: ۳۹ و ۵۹ و ۱۶۲، آل عمران: ۱۱۴، مائده: ۶۹، توبه: ۱۸ و ۱۹ و ۲۹ و ۴۴ و ۴۵ و ۹۹، یوسف: ۳۷، مجادله: ۲۲، طلاق: ۲.
۲۹. ۱۱۳ و ۱۵۰ و ۱۹۲، نحل: ۲۲ و ۶۰، اسراء: ۴۵، طه: ۱۶، مؤمنون: ۷۴، نمل: ۴، سبأ: ۸ و ۲۱، غافر: ۲۷ و ۵۹، شوری: ۱۸، نجم: ۲۷.
۳۰. بقره: ۲۵۶، آل عمران: ۵۳ و ۱۱۰، نساء: ۳۸، اعراف: ۸۶، توبه: ۶۱ و ۸۶، یونس: ۸۴، یوسف: ۱۰۶، ممتحنه: ۱ و ۴، تغابن: ۹، الحاقه: ۳۳، بروج: ۸.

۳۱. آل عمران: ۱۷۹، نساء: ۱۳۶ و ۱۵۲ و ۱۷۱، مائده: ۱۱۱، اعراف: ۱۵۸، نور: ۴۷ و ۶۲، حجرات: ۱۵، حدید: ۷ و ۸ و ۱۹، مجادله: ۴، صف: ۱۱.
۳۲. بقره: ۴۱ و ۹۱ و ۲۸۵، آل عمران: ۵۳ و ۷۲، نساء: ۴۷ و ۱۶۲، اعراف: ۷۵ و ۸۷، عنکبوت: ۴۶، شوری: ۱۵.
۳۳. انعام: ۵۴، اعراف: ۱۲۶ و ۱۵۶، نحل: ۱۰۴ و ۱۰۵، مؤمنون: ۵۸، نمل: ۸۱، روم: ۵۳، سجده: ۱۵، زخرف: ۶۹.
۳۴. بقره: ۴ و ۱۳۶، آل عمران: ۸۴ و ۱۹۹، نساء: ۶۰ و ۱۶۲، مائده: ۵۹ و ۸۴، انفال: ۴۱.
۳۵. آل عمران: ۱۹۳، اعراف: ۱۲۱ و ۷۳، کهف: ۱۳، شعراء: ۴۷، غافر: ۷، حدید: ۸.
۳۶. بقره: ۱۲۱، یونس: ۴۰، حجر: ۱۳، اسراء: ۱۰۷، شعراء: ۱۹۹ و ۲۰۱، سبأ: ۳۱.
۳۷. آل عمران: ۸۱، مائده: ۱۲، هود: ۱۷، احقاف: ۳۱، حدید: ۲۸.
۳۸. آل عمران: ۷، نساء: ۱۶۲، اسراء: ۱۰۷، حج: ۵۴، طلاق: ۱۰.
۳۹. بقره: ۲۶، نساء: ۱۷۰، کهف: ۲۹، حج: ۵۴، قصص: ۵۳، شوری: ۱۸، محمد: ۲، جائیه: ۶.
۴۰. اعراف: ۷۵ و ۷۶ و ۱۴۶، نحل: ۲۲، سجده: ۱۵، جائیه: ۸، احقاف: ۱۰.
۴۱. بقره: ۶، نساء: ۱۵۵، انفال: ۵۵.
۴۲. آل عمران: ۱۶۷، مائده: ۴۱، انعام: ۱۱۰، اعراف: ۸۸، نحل: ۲۲ و ۱۰۶، فتح: ۴، حجرات: ۷ و ۱۴، مجادله: ۲۲، تغابن: ۱۱.
۴۳. آل عمران: ۱۷۳، نساء: ۱۳۶، انفال: ۲، توبه: ۱۲۴، احزاب: ۲۲، فتح: ۴، مدثر: ۳۱.
۴۴. آل عمران: ۱۳۹ و ۱۷۵، یونس: ۶۲، جن: ۱۳.
۴۵. نساء: ۵۹، انفال: ۱، توبه: ۶۲، محمد: ۳۳.
۴۶. احزاب: ۵۳ و ۶۹، شورا: ۲۳ و حجرات: ۱-۲.
۴۷. انعام: ۹۲، انفال: ۲ و مؤمنون: ۹.
۴۸. نساء: ۷۱ و ۷۶ و ۹۴، انفال: ۱۵ و ۴۵ و ۶۵ و ۷۴، توبه: ۳۸ و ۸۸ و ۱۲۳، حجرات: ۱۵.
۴۹. بقره: ۲۴۸، آل عمران: ۴۹، انعام: ۹۹، نحل: ۷۹، شعراء: ۸ و ۶۷ و ۱۰۳ و ۱۲۱ و ۱۳۹ و ۱۵۸ و ۱۷۴ و ۱۹۰، نمل: ۸۶، حجر: ۷۲، عنکبوت: ۲۴ و ۴۴، روم: ۳۷، زمر: ۵۲، فتح: ۲۰، جائیه: ۳.
۵۰. آل عمران: ۱۰۲ و ۲۰۰، مائده: ۵۷ و ۱۱۰ و ۱۱۲، توبه: ۱۱۹، احزاب: ۷۰، زمر: ۱۰، حشر: ۱۸.
۵۱. آل عمران: ۱۲۲ و ۱۶۰، مائده: ۱۱ و ۲۳، انفال: ۲، توبه: ۵۱، یونس: ۸۴، ابراهیم: ۱۱، مجادله: ۱۰، تغابن: ۱۳.
۵۲. ابراهیم: ۲۷، نحل: ۱۰۲، احزاب: ۷۰.
۵۳. توبه: ۱۱۹، حجرات: ۱۵، حدید: ۱۹.
۵۴. آل عمران: ۲۸ و ۱۰۰ و ۱۱۸ و ۱۴۹، نساء: ۱۴۴، مائده: ۵۱ و ۸۱، توبه: ۲۳، ممتحنه: ۱ و ۴ و ۱۳، مجادله: ۲۲.
۵۵. بقره: ۱۸۶، حج: ۵۴، تغابن: ۱۱.
۵۶. اعراف: ۵۲ و ۲۰۳، یوسف: ۱۱۱، نحل: ۶۴، نمل: ۷۷.
۵۷. به عنوان نمونه: اعراف: ۱۵۷ و همچنین مراجعه شود به همه آیاتی که در بحث ایمان و عمل صالح در پاورقی به آن اشاره کرده‌ام.
۵۸. بقره: ۲۷۷، شعراء: ۲۲۷، غافر: ۵۱، شوری: ۲۳ و ۲۶، طلاق: ۱۱.

۵۹. بقره: ۳ و ۱۷۷ و ۲۷۷، نساء: ۱۶۲، مائده: ۱۲، انعام: ۱۹۲، توبه: ۱۸، ابراهیم: ۳۱، نمل: ۳.
۶۰. بقره: ۳ و ۱۷۷ و ۲۷۷، نساء: ۱۶۲، مائده: ۱۲، اعراف: ۱۵۶، توبه: ۱۸، نمل: ۳.
۶۱. بقره: ۲۱۸، انفال: ۷۲ و ۷۴ و ۷۵، توبه: ۲۰.
۶۲. بقره: ۱۹ و ۲۱۸، انفال: ۷۲ و ۷۴ و ۷۵، توبه: ۲۰ و ۸۶، صف: ۱۱.
۶۳. مائده: ۸۸، اعراف: ۱۵۶، یونس: ۶۳، حدید: ۲۸.
۶۴. انفال: ۲، شوری: ۳۶، ملک: ۲۹.
۶۵. بقره: ۱۷۷، نساء: ۳۹، ابراهیم: ۳۱، مؤمنون: ۶۰، حدید: ۷.
۶۶. به عنوان نمونه: نساء: ۲۹ و ۳۰.
۶۷. همچنین رجوع شود به انفال: ۷۴.
۶۸. بقره: ۲۵ و ۶۲ و ۸۲ و ۲۷۷، آل عمران: ۵۷ و ۱۲۲ و ۱۲۴ و ۱۶۲ و ۱۷۳، مائده: ۹ و ۱۲ و ۶۹، اعراف: ۴۲، یونس: ۴ و ۹، هود: ۱۱ و ۲۳، رعد: ۲۹، ابراهیم: ۲۳، نحل: ۹۷، اسراء: ۹، کهف: ۲ و ۳۰ و ۸۸ و ۱۰۷، مریم: ۶۰، طه: ۷۵ و ۸۲ و ۱۱۲ و ۱۲۲، انبیاء: ۹۴، حج: ۱۴ و ۲۳ و ۵۰ و ۵۶، شعراء: ۲۲۷، قصص: ۶۸ و ۸۰، عنکبوت: ۷ و ۹ و ۵۸، روم: ۱۵ و ۴۵، لقمان: ۸، سجده: ۱۹، سبأ: ۴ و ۳۷، فاطر: ۷، ص: ۲۸، غافر: ۴۰، فصلت: ۸، شوری: ۲۲ و ۲۶، جاثیه: ۲۱ و ۲۶ و ۳۰، محمد: ۲ و ۱۲، فتح: ۲۹، تغابن: ۹، طلاق: ۱۱، انشقاق: ۲۵، بروج: ۱۱، تین: ۶، بینه: ۷، عصر: ۳.
۶۹. بقره: ۱۰۳، آل عمران: ۱۷۹، مائده: ۶۵، اعراف: ۹۶، یوسف: ۵۷، نمل: ۵۳، فصلت: ۱۸، محمد: ۳۶، حدید: ۲۸.
۷۰. آل عمران: ۱۶ و ۱۹۳، اعراف: ۱۵۳، مؤمنون: ۱۰۹، احقاف: ۳۱.
۷۱. آل عمران: ۱۹۳، یونس: ۹۸ و ۱۰۳، هود: ۵۸ و ۶۶ و ۹۴، انبیاء: ۶، صافات: ۱۴۸، احقاف: ۳۱، دخان: ۱۲.
۷۲. عملی بوده است که در جاهلیت مرسوم بوده. در این کار شخص برای تنبیه زن به نوعی رابطه زناشویی را با همسرش بر خود حرام می کرده است.

## منابع

مجتهد شبستری، محمد، ایمان و آزادی، چ پنجم، تهران، طرح نو، ۱۳۸۴.

